

پنجشنبه **• ۱۵ بهمن ۱۳۹۴** **•** سال سیزدهم **•** شماره ۲۵۱۳ **•** ۹

روزنامه شرق	
فرهنگ ایرانی	
قربانی جنگ طلبی شدیم؛ گفت‌وگو با نرگس آبیار	صفحه ۱۰
عزم جدی ایران ایر برای پرواز به سرتاسر جهان	صفحه ۱۱
رها شده از روستا، گرفتارِ شهر	صفحه ۱۲

خارجی

تورم بی‌سابقه در روسیه

آیا طبقه متوسط در روسیه مرده است؟

در سال ۲۰۰۸ ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهوری روسیه، به مردم این کشور قول داد جمعیت طبقه متوسط در این کشور را افزایش دهد. حالا و با گذشت ۱۶ سال از آن زمان، جمعیت طبقه متوسط این کشور نه‌تنها بیشتر نشده است، بلکه روز‌به‌روز کم‌تر و کمتر می‌شود تا حدی که انکاره‌هایی مبنی بر نابودی طبقه متوسط روسیه شکل گرفته است. حالا بنا بر برخی برآوردها، جمعیت طبقه متوسط روسیه به رقمی برابر با فقط ۲۰ درصد از جمعیت کل این کشور نزدیک شده است.

گفته می‌شود امروزه یک‌پنجم از جمعیت روسیه به طبقه متوسط تعلق دارند. طبقه متوسط در روسیه را به‌طور معمول، بخشی از جمعیت این کشور به حساب می‌آورده‌اند که تحصیلات بالایی دارند و درآمد آنها به‌طور معمول حول میانگین درآمدها می‌گردد به‌علاوه اینکه جمعیت متعلق به این طبقه ناچار نیستند کار بدی انجام دهند.

واقعیت این است در نیمی از یک‌ونیم دهه گذشته موضوعی که درباره روسیه از اهمیت بسیاری برخوردار است، نه منابع نفت و گاز، که وضعیت اضطراری طبقه متوسط این کشور بوده است. از زمانی که به‌واسطه روی‌کارآمدن پوتین میزان درآمدهای طبقه متوسط روسیه ناگهان سقوط کرد، به نظر می‌رسد این طبقه در معرض نابودی قرار گرفته است. اطلاعاتی که در زمینه اقتصاد منتشر می‌شود، چندان خوشایند و امیدبخش نیستند. گفته می‌شود در حال حاضر روس‌ها ناچارند نیمی از درآمدشان را به‌تهایی صرف خرید غذا کنند. خرید مایحتاج خوراکی در سال ۲۰۰۷، حدود ۲۵ درصد از درآمد روس‌ها را به خود اختصاص می‌داده است. برآوردها برای آینده از آن حکایت دارد که قرار است وضع از این‌هم بدتر شود. پیش‌بینی‌ها حاکی از آن است به‌زودی بخش قابل‌توجهی از جمعیت روسیه در شرایطی قرار می‌گیرند که فقط بتوانند برای بقا بجنگند. واضح است طبقه متوسطی که با تقلیل وضعیت و جایگاه اقتصادی خود مواجه باشد، نمی‌تواند در استانداردها طبقه متوسط به حساب بیاید. این است که سرت کوچک‌شدن طبقه متوسط در روسیه از پیامدهای نرخ تورم در این کشور بیان می‌شود. در دو دوره نخست زمامداری پوتین در روسیه، یعنی در فاصله سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۸، اقتصاد روسیه سالانه در حدود متوسط هفت درصد رشد داشت اما در یک سال اخیر این رشد اقتصادی فقط چهار درصد بوده است.

در ماه‌های پیش‌رو تقاضای مصرف‌کنندگان در روسیه رو به زوال خواهد رفت و این دقیقاً بدان علت است که دولت نمی‌تواند درآمدهای مردم را به شیوه‌ای که در سال ۲۰۰۹ تأمین می‌کرد، تأمین کند. به نظر می‌رسد در چنین شرایطی، دولت فقط این امکان را دارد که در مشکلات بخش‌های عمومی و زیرساخت‌های شهری هزینه کند. تا سال ۲۰۱۴ دولت روسیه در حال استفاده مازاد از درآمدهای تجارت، جاری و بودجه‌های فدرالی بود. برآوردها حاکی از آن است به‌زودی وضعیت درآمدهای دولت به‌گونه‌ای خواهد شد که بخش‌های مهم مانند حقوق بازنشستگان معوق شود.

طبقه متوسط حدود ۴۰ درصد جمعیت ۱۴۶میلیون نفری روسیه را به خود اختصاص می‌دادند. این درحالی است که در سال ۲۰۰۸، پوتین قول داد میزان جمعیت این طبقه را تا سال ۲۰۲۰ به ۷۰ درصد افزایش دهد. با درنظرگرفتن وضعیت کنونی تورم و اقتصاد روسیه، برآورد می‌شود تا یکی، دو سال آینده این رقم به ۳۰ درصد نزل کند، یعنی طبقه متوسط روسیه لا‌غتر از وضع موجود شود. اما برخی برآوردها از این‌هم بدبینانه‌ترند. براساس این برآوردها، گفته می‌شود میزان جمعیت این طبقه به حدود ۲۰ درصد خواهد رسید. این در حالی است که در سال ۱۹۹۸ جمعیت طبقه متوسط در روسیه در حوالی همین میزان بوده است.

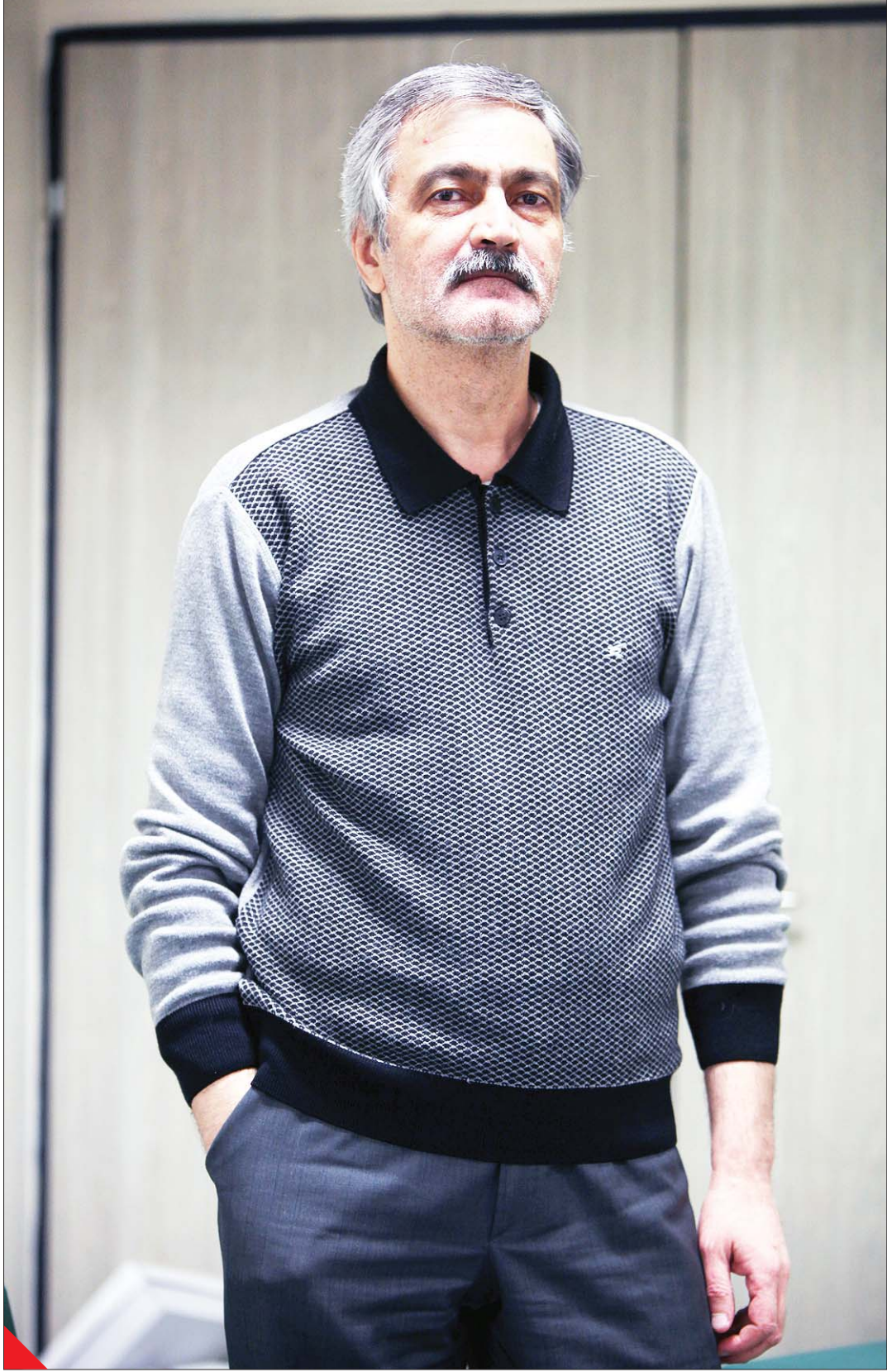
اما نکته جالب این است که این طبقه متوسط نه‌تنها پوتین را بابت سیاست‌هایی که آنها را به این روز انداخته سرزنش نمی‌کنند، بلکه گفته می‌شود آنها به دولت بسیار وفادار هستند.



مهاجرت نخبگان

یکی از پیامدهای توجه‌نکردن به خواسته‌های طبقه متوسط، می‌تواند رهاشدن نخبگان به حال خود و تلاش فردی آنها برای رهایی از مشکلات شخصی‌شان باشد. بنابراین بسیاری از افراد تحصیل‌کرده و کارشناس طبقه متوسط، به فکر مهاجرت از کشورشان می‌افتند. مهاجرت نخبگان موجب انتقال سرمایه‌های انسانی از کشورهای درحال‌توسعه به کشورهای توسعه‌یافته تعریف شده است. این پدیده پس از جنگ جهانی، نخستین‌بار در دهه ۱۹۶۰ به صورت مهاجرت اندیشمندان و متخصصان کشورهای درحال‌توسعه به آمریکا، کانادا و اروپای غربی ظهور کرد. در محاسبات اقتصادی کشورهای صنعتی، جذب هر فرد تحصیل‌کرده با مدرک کارشناسی ارشد یا دکترا از کشورهای جهان سوم، برابر با یک‌میلیون دلار برایشان منفعت دارد. بنابراین کشورهای جهان سوم با وجود دارا بودن ۸۰ درصد جمعیت جهان، فقط ۲۰ درصد درآمد و یک درصد توان علمی جهان را در اختیار دارند.

مهاجرت نخبگان ایرانی از دهه‌ها پیش شروع شده است. آساری که متعلق به صندوق بین‌المللی پول در سال ۲۰۰۹ بوده و بارها در ایران مورد استناد قرار گرفته، نشان داده ایران به لحاظ مهاجرت نخبگان، در میان ۹۱ کشور درحال‌توسعه یا توسعه‌نیافته جهان، مقام نخست را دارا بوده است. طبق این آمار، سالانه بین ۱۵۰ تا ۱۸۰ هزار نفر از ایرانیان تحصیل‌کرده برای خروج از ایران اقدام می‌کنند و بسا این کار، معادل ۱۵۰ میلیارد دلار سرمایه سالانه از کشور خارج می‌کنند. در اوایل ۱۳۸۸ وزارت علوم ایران اعلام کرد ۱۲ هزار دانشجویی که با هزینه دولت به کشورهای مختلف رفتند، ۴۰۰ نفر بازنگشته‌اند و همچنین ۶۰ هزار دانشجوی ایرانی، خارج از ایران تحصیل می‌کنند. در اوایل سال ۹۳، سیدحسن حسینی، معاون فرهنگی و امور نخبگان بنیاد ملی نخبگان، با بیان اینکه اشتغال، مهم‌ترین عامل مهاجرت نخبگان است، گفت: نسبت نخبگان در رشته‌های کم‌خروج حدود ۳۰ و در رشته‌های پرخروج حدود ۴۰ درصد است. به گفته او، نرخ فرار مغزها در برخی رشته‌ها طبیعی است، اما در برخی رشته‌ها مانند ریاضی، فیزیک و برخی رشته‌های مهندسی، مهاجرت زیاد است. حسینی گفته بود ما در علوم پزشکی مهاجرت نداریم را در علوم انسانی مهاجرت بسیار پایین است. کشورهای توسعه‌یافته از وضعیت مهاجرت نخبگان در کشورهای مثل ایران استقبال می‌کنند؛ برای نمونه، استرالیا در جذب دانشجو به عنوان کشوری که انگلیسی در آن صحبت می‌شود، پیشرو است. در گذشته حدود یک‌چهارم دانشجویانی که در دانشگاه‌های این کشور تحصیل می‌کردند، خارجی بودند و این کشور سهم بسیار بزرگی از تعداد دانشجویان خارجی را در میان کشورهای جهان دارا بود. هم‌اکنون نیز تحصیلات در استرالیا، بزرگ‌ترین صادرات این کشور بعد از صادرات منابع طبیعی به حساب می‌آید.



عکس: امیر جدیدی، شرق

تضعیف خواهد کرد.

✎ **بنابر گفته‌های شما، بخشی از این طبقه متوسط ممکن است از کشور خارج شوند. عده‌ای که داخل ایران می‌مانند، چه رویکردی ممکن است در پیش بگیرند؟**

افرادی که می‌مانند احتمال دارد در رویه‌های خودشان تولید یادگفتمان کنند. تفاوت در عرصه فرهنگی مثبت است اما چنین موقعیتی ممکن است ذهنیت دوقطبی را پرورش دهد که اتوپیک (آرزومندانه) است. این ذهنیت نمی‌تواند کمک کند که نسل جوان به محیط اطراف خود بپردازند و آن را اصلاح کنند. درواقع یک نوع اندیشه‌ای تولید می‌شود که به جای اینکه بر واقعیت‌های موجود سوار شود و سعی کند آنها را بهبود ببشد و ارتقا دهد در نقاط ضعف اجتماعی را برطرف کند، به طرف گریز از این وضعیت پیش می‌رود. دیدگاه اتوپیکی تمایل به برهم‌زدن دارد و نه اصلاح واقعیت‌ها در تعامل با واقعیت‌ها. راه درست این است که با واقعیت‌ها درگیر شد، با آنها تعامل کرد و آنها را فهمید و بعد راهی برای تغییر آنها یافت. اگر این ذهنیت نباشد یک ذهنیت رادیکال اتوپیک شکل می‌گیرد.

✎ **در شرایط کنونی بهترین روش برخورد از سوی دولت با طبقه متوسط و این طبقه با سرنوشت خود چگونه باید باشد؟**
به حاشیه رفتن یک جریان هزینه دارد. بخشی از هزینه‌ها اقتصادی است که به آن اشاره کردم، بخشی از آن تضعیف تولید فرهنگی است. فرار مغزها و سرمایه‌ها و بخش دیگری از آن که به خود دولت برمی‌گردد، در پاسخ به بخش دیگر پرشتان درباره عملکرد کنونی طبقه متوسط، باید بگویم باید مشارکت کرد چون اگر قرار است چیزی به نام اصلاح‌طلبی شکل گیرد، چیزی نیست جز به‌رسمیت‌شناختن واقعیت‌های موجود، به‌علاوه تلاش برای بهبود شرایط در چارچوب امکانات موجود. اگر چنین تعریفی را ارانه دهیم، نباید قهر کنیم. کسانی که قهر می‌کنند عمدتاً تئوری موافق را دارند ولی ما می‌توانیم به تئوری منابع برسیم. تئوری منابع می‌گوید منابع موجود سعی در استفاده بهینه از آن کند و توانایی کسی که می‌خواهد کنشگری کند، در این است که از امکانات موجود استفاده مناسب کند. چطور؟ یکی با حضور حداکتری طبقه متوسط که می‌تواند روی نتیجه انتخابات اثر بگذارد. اگر طبقه متوسط پیش از این تصور می‌کرد می‌تواند سهم ۷۰درصدی از مجلس را داشته باشد، حالا باید همه تلاش خود را کند که دست‌کم ۴۰ تا ۵۰ درصد نمایندگان مجلس را به خود اختصاص دهد.

پی چنین وضعیتی، کارآفرینان و سرمایه‌گذاران نیز احساس می‌کنند زمینه‌های مناسب برای به‌کارانداختن سرمایه‌ها وجود ندارد؛ یعنی ممکن است پدیده فرار سرمایه‌ها رخ دهد. فرار مغزها و سرمایه‌ها، رفتار گریز طبقه متوسط و طبقه بالاست چون این دو طبقه به شکلی احساس سرنوشت مشترک می‌کنند.

✎ **اگر طبقه متوسط که پیش از این مسئولیت تولید فرهنگی و دعاوی عام‌گرایانه را بر عهده داشته، به‌ناچار دست از فعالیت سیاسی بردارد، چه آینده‌ای در انتظار جامعه خواهد بود. به عبارت دیگر، انفعال و طردشدگی در طبقه‌ای که کارکرد تاریخی آن تأثیرگذاری بوده، چه پیامدهایی خواهد داشت؟**
افراد طبقه متوسط به طور معمول مشاغل حرفه‌ای را اشغال می‌کنند، بنابراین از آنها انتظار می‌رود یک رسالت عام را در جامعه تحقق بخشند. اساساً رویکرد حرفه‌ای‌گرایی یک رسالت عام برای جامعه همراه دارد. برای مثال، کسانی که با عنوان حقوق‌دان، پزشک، مدیر، معلم و کارشناسان جزء طبقه متوسط هستند، قرار است علی‌الاصول به کلیتی توجه کنند که این کلیت منافع ملی و کل جامعه است. هنگامی که این افراد به حاشیه رانده می‌شوند، از طبقه متوسطی که می‌توانند یک نگاه عام‌گرایانه داشته باشند، به یک طبقه متوسط کینه‌توز تبدیل می‌شوند. چنین طبقه متوسطی در مواقع تصمیم‌گیری به نفع طبقه خود و به نفع شغل و حرفه خود عمل می‌کند و این بدون درنظرگرفتن منافع طبقه پایین است. در چنین شرایطی نهادهای عام‌گرای جامعه که نیاز هر جامعه سالم است، تخریب می‌شود. این بدان معناست که هستی معنوی سازمان‌ها و نهادهای عام‌گرا تخریب می‌شود. برلترایزه‌ترشدن طبقه متوسط، آنها را نایزمند می‌کند و آنها را به طرف کار بیشتر و کسب درآمد بیشتر سوق می‌دهد. این موجب می‌شود موقعیت فرهنگی آنها تنزل یابد. اما نکته مهم‌تر این است که طبقه متوسط هنگامی که می‌بیند به حاشیه رانده شده است، به صورت ناخودآگاه تصور می‌کند کسانی که طبقه او را به حاشیه می‌رانند، توده مردم هستند. بنابراین درون رفتارهای این طبقه به صورت ناخودآگاه یک نوع ضدیت با توده مردم شکل می‌گیرد؛ در حالی‌که جایگاه آنها که حرفه‌ای و عام‌گرایانه است، مستلزم توجه به منافع همین توده است. درنهایت افراد این طبقه به سمت این می‌روند که در همه تصمیم‌گیری‌ها فقط منافع خود را لحاظ کنند. بنابراین پزشکان از افزایش تعرفه‌ها، استادان دانشگاه از پوئی‌شدن دانشگاه‌ها، حقوق‌دانان از افزایش دعاوی در جامعه استقبال می‌کنند و بانک‌ها برای کارمندان خود اولویت وام‌دهی در نظر می‌گیرند. بنابراین نوعی رویکرد مادی‌گرایانه در طبقه متوسط رشد می‌کند که بنیان‌های زندگی اجتماعی را

ایران چند دانشجو دارد؟

شده، نشان می‌دهد فقط در بخش تحصیلات دکتری تخصصی و حرفه‌ای، به‌زودی ۱۴۰هزارو ۶۵۸ نفر راهی بازار کار خواهند شد و متقاضی جدی کار محسوب می‌شوند؛ کاری که احتمالاً باید ویژگی‌های خاص خود را داشته باشد و نمی‌توان از فردی که تا مقطع دکترا درس خوانده توقع داشت که ماهیت کار پیشنه‌های و جایگاه اجتماعی آن توجه نداشته باشد. علاوه‌براین، ۵۸۰ هزار کارجویی که به‌زودی و تا یکی، دو سال آینده متقاضی کار خواهند شد، در مقطع کارشناسی‌ارشد در حال تحصیل هستند؛ البته نمی‌توان تمامی ۵۸۰ هزار نفر را متقاضی جدید کار دانست، چون ممکن است بخشی از آنها افرادی باشند که درحال‌حاضر در بازار کار شاغل هستند و در حال ادامه‌تحصیل‌اند اما بالاخره وجود ۵۸۰ هزار کارشناس‌ارشد در بازار کار فعلی ایران هم می‌تواند یک فرصت تلقی شود و هم یک تهدید. هم‌اکنون در هشت گروه اصلی تحصیلی، چهارمیلیون و ۶۸۵ هزارو ۳۸۶ نفر در حال تحصیل هستند که از این تعداد دومیلیون و ۴۷۰ هزارو ۹۶۸ نفر مرد و دومیلیون و ۲۱۴هزارو ۴۱۸ نفر زن هستند. از کل جوانان درحال‌تحصیل یک‌میلیون و ۴۳هزارو ۷۶۵ نفر در دوره کاردانی و دومیلیون و ۹۲۰ هزار نفر نیز در دوره کارشناسی در حال تحصیل هستند. با وجود اینکه در دوره کاردانی تعداد مردان ۷۱۱ هزار نفر و تعداد زنان ۳۳۲

گفت‌وگو با محمدامین قانع‌راد

رئیس انجمن جامعه‌شناسی ایران؛

تلاش طبقه متوسط به نفع خود

نگار حسینی

در حالی که تعداد زیادی از کاندیداهای اصلاح‌طلبان و اعتدال‌گرایان که به‌نوعی نمایندگان بالقوه طبقه متوسط محسوب می‌شوند، ردصلاحیت شده‌اند، افراد این طبقه که پیش از این با نزول جایگاه اقتصادی تا حدودی برای تعقیب اهداف متعلق به طبقه متوسط ناتوان شده بودند، حالا با خطر طرد سیاسی نیز مواجه هستند. جدا از پیامدهای به‌حاشیه رفتن این طبقه، درحال‌حاضر این پرسش در میان افراد این طبقه مطرح است که بهترین عملکرد در فعالیت‌های سیاسی ازجمله انتخابات پیش‌رو چه می‌تواند باشد. با محمدامین قانع‌راد، رئیس انجمن جامعه‌شناسی ایران، دراین‌باره گفت‌وگو کرده‌ایم:

✎ **در جایی که طبقه متوسط به لحاظ اقتصادی به طبقه پایین سقوط کرده، طبیعی است این اتفاق در مشارکت سیاسی هم تأثیر بگذارد. با توجه به بحث بررسی صلاحیت‌های کاندیداهای موردنظر این طبقه، تکلیف مشارکت طبقه متوسط در انتخابات پیش‌رو چه می‌شود؟**

در روند ۱۰ساله اخیر، پایگاه و وضعیت اقتصادی این‌س طبقه در حال نزول است. اتفاق دیگری که در انتخابات پیش‌رو در حال رخ‌دادن است، ردصلاحیت نمایندگان بالقوه طبقه متوسط است که در پی این اتفاق، نوعی تنزل وضعیت سیاسی هم به این طبقه دست خواهد داد. این طبقه درعین حال انتظارات فرهنگی خود را کاملاًپیش حفظ خواهد کرد. در شرایطی که رویکردهای فرهنگی آن حفظ خواهد شد، ولی از نظر اقتصادی و سیاسی دچار تنزل می‌شود، نوعی ناسازگاری پایگاهی در وضعیت طبقه متوسط رخ می‌دهد که ممکن است پیامدهای منفی متعددی داشته باشد.

در جامعه جدید اساساً ملیت معنای سیاسی دارد و مبتنی بر قراردادی سیاسی است تا اینکه معنای نژادی و حتی فرهنگی داشته باشد. در ملت به مفهوم متأخرتر آن، افراد با نژادهای متفاوت و فرهنگ‌های مختلف می‌توانند پیمان سیاسی یکسانی را امضا کنند و عضو یک ملت سیاسی باشند که نمونه‌های آن در دنیا زیاد است. در کشورهایی که در آنها گرایش چندفرهنگی وجود دارد، می‌شود فردی مجوز اقامت در کشور را بگیرد بی‌آنکه به لحاظ نژادی و حتی از نظر زبانی و مذهبی، به آن سرزمین تعلق داشته‌باشد و البته بعد از آن، فرد می‌تواند در فعالیت‌های سیاسی آن مملکت شرکت کند. تصور برخی آن است که این جریان اصلاح‌طلبی بر مبنای تصمیم‌گیری‌های تعدمی و سیاسی ایجاد شده و قابل حذف است. این در حالی است که اگر این افراد دقت بیشتری داشته باشند، می‌توانند متوجه شوند اصلاح‌طلبی را باید به عنوان یک جریان اجتماعی، فرهنگی و تاریخی تلقی کرد که سابقه دست‌کم ۱۱۰ساله و از مشروطه به بعد دارد، پس چیزی نیست که به‌سادگی بتواند حذف شود. درباره اصولگرها هم چنین واقعیتی وجود دارد. اصولگرایی هم بازتاب یک جریان فرهنگی در کشور است و این دو جریان باید هستی هم را به رسمیت بشناسند و بدانند امکان حذف رقیب وجود ندارد و تنها راهی که هست ایجاد گفت‌وگو و دیالوگ است.

✎ **پیامدهای حذف سیاسی طبقه متوسط از جامعه، چه چیزی ممکن است باشد؟**

طبقه متوسط مولدان فرهنگ و دانش هستند. کاری که افراد این طبقه در جامعه جدید می‌کنند، این است که مشاغل حرفه‌ای را در اختیار دارند. درحال‌حاضر و با درنظرگرفتن اینکه با شرایط کاهش قیمت نفت به ۲۰ دلار و گذشتن جمعیت از مرز ۸۰ میلیون نفر و نیز مسائل تغییر اقلیم و خشک‌سالی و شکست پارادایم اقتصاد صنعتی در ایران، ظاهراً تنها راهی که باقی می‌ماند تقویت اقتصاد دانش‌بنیان و فرهنگ است. در چنین شرایطی و در هنگامی که مولدان فرهنگ- یعنی کسانی که با عنوان نخبگان و اساتید، پژوهشگران، مخترعان، مبتکران، هنرمندان، روزنامه‌نگاران و دانشجویان، کسانی که در عرصه موسیقی و سینما فعالیت می‌کنند و می‌توانند به رشد اقتصاد فرهنگ و اقتصاد دانش‌بنیان کمک کنند-، به حاشیه رانده شده و بی‌انگیزه شوند، بنیان‌های اقتصادی تضعیف خواهد شد. این بدان دلیل است‌که اقتصاد دانش‌بنیان و اقتصاد فرهنگی نیاز به خلاقیتی دارد که این خلاقیت در شرایطی که افراد در حاشیه قرار دارند، ممکن است بستر لازم برای خلاقیت نیابد. این نقش اقتصادی، تولید، اقتصاد فرهنگ و دانش‌بنیان، نقش اینها را به عنوان نخبگان فرهنگی و دانشی جامعه نشان می‌دهد. هنگامی‌که سلب ملیت در طبقه متوسط احساس می‌شود و احساس طلاق سیاسی پیدا می‌کنند و حس می‌کنند در جامعه خود جایگاه سیاسی و اقتصادی‌شان روز‌به‌روز تضعیف می‌شود- این دو جایگاه به‌طورمعمول در پیوند با هم است به این معنا که وقتی گروهی نماینده سیاسی ندارد، به لحاظ اقتصادی نیز ممکن است منافع او مورد توجه رسمی واقع نشود- در چنین شرایطی یکی از راه‌هایی که می‌توان در پیش گرفت آن است که افراد به صورت غیررسمی به منافع خود بپردازند که این برای برخی افراد راضی‌کننده نیست. این اتفاق ارتباط با محیط اجتماعی افراد را کاهش می‌دهد و تمایل به خروج از کشور را تقویت می‌کند. این است که پدیده فرار مغزها رخ می‌دهد. از طرف دیگر، نبودن مغزها، کاهش ظرفیت اندیشه‌ای جامعه و تولید در عرصه اقتصاد دانش و اقتصاد فرهنگ، ابعاد اقتصادی جامعه را تضعیف می‌کند. در

۴۰۶ میلیون جوان به‌زودی متقاضی شغل می‌شوند که اگر شرایط اشتغال آنها فراهم نشود با متقاضیان فعلی کار، ۷۴ میلیون بی‌کار خواهیم داشت، همچنین به‌زودی ۱۴۰هزار نفر دکتر و ۵۸۰هزار نفر هم کارشناس ارشد می‌شوند. خبرگزاری مهر در آبان‌ماه گذشته خبر داد که آمارها نشان می‌دهند بازار کار ایران در حال یک جرخش شدید است. این بازار را یکی، دو دهه به‌سرعت از حالت سنتی و شاغلان با تحصیلات پایین به سمت بازاری مدرن با شاغلانی تحصیل‌کرده در حرکت است تاجایی‌که براساس آمار، به‌زودی بیش از چهارمیلیون و ۶۰۰ هزار نفر از دانشگاه‌ها فارغ‌التحصیل و جویای شغل می‌شوند. کارشناسان می‌گویند اینکه سطح تحصیلات جامعه بالا برود و جوانان بسیاری از دانشگاه‌ها فارغ‌التحصیل شوند، چیز بدی نیست چون دست‌کم جامعه‌ای بهتر با افرادی مؤثرتر شکل می‌گیرد اما وقتی زیرساخت‌های لازم برای اشتغال آنها فراهم نیست و اینکه نگاه بسیاری از آنها به اشتغال در یک رستا قرار می‌گیرد و تقریباً نیش به هم می‌شود، زنگ خطر را به صدا درمی‌آورد، چون همان‌گونه که مطرح شد، کارجویان فارغ‌التحصیل دانشگاهی را دیگر نمی‌توان به هر شغلی گمارد و آنها از بدترش بسیاری از رشته‌های شغلی امتناع می‌کنند. آمارهای جدید که از سوی وزارت کار ارائه